

در دل یک استاد!!!!!!!

یه ترم دیگه گذشت و ما کلی برگه صحیح کردیم و به آمار جدیدی رسیدیم که نظر شما را به آن جلب می کنیم:

آمار فوت مادر بزرگ ها و پدر بزرگ ها نسبت به پایان امتحانات ترم قبل ۸ درصد افزایش یافت !!

کلا ۳۴ پدر بزرگ و ۵۲ مادر بزرگ دانشجویها فوت شدند

۲۰ درصد دفعه اولشون بود که پدر بزرگ یا مادر بزرگشون شب امتحان فوت می کرد.

۳۰ درصد دفعه دومشون بود که پدر بزرگ یا مادر بزرگشون شب امتحان فوت می کرد.

۳۵ درصد دفعه سوم تا پنجمشون بود.

۱۵ درصد بالای ششمین بار بود!!!!!!!

لازم به ذکر است ۲۲ درصد مریضی منجر به فوت داشته ایم!!!!!!!

۳۰ درصد از دانشجویهای افتاده - اگر باباشون بفهمه دیگه اجازه تحصیل نمی ده . ۱۵ درصد

شوهرشون از شون جدا می شه و ۵۵ درصد بقیه هم اگه بابای دختره بفهمه عروسی به هم می خوره.

۴۳ درصد دانشجویها شاغل بوده اند - که تمامی آنها اتفاقا هنگام امتحان سرشون شلوغ بوده!!!

۱۰۰ درصد دانشجویها قول داده اند از ترم بعد دانشجویهای خیلی خوبی خواهند شد (اگه این

یه دفعه ۷ نمره بهشون اضافه بشه)!!!!

۸۶ درصد دانشجویهای نمره زیر ۴ ، علاقه شدید خود را به تحقیق و پژوهش ، کارهای علمی و انجام پروژه های سنگین (به شرط پاس شدن نمره) اعلام نموده اند.

۳۵ درصد دانشجویها موقع امتحان پدر ، مادر ، خواهر یا برادرشون دچار بیماری شده اند.

۴۵ درصد دانشجویها خرج یه خانواده رو در می آرنند و ۵۵ درصد بقیه خرج یه خانواده رو به هدر دادند!!!

۹۸/۶۵ درصد دانشجویها ترم آخرشون بوده و فقط همین یه درس رو داشتند.

۶۷ درصد دانشجویها اگه بیفتند ، باباشون دیگه پول نداره بده!!!

درخصوص رعایت شئونات فرهنگی در پایین برگه ، نتایج زیر مشاهده شد:

۲۴% مورد قسم به جان بچه ، پدر، مادر، و ...

۵۶% مورد دعای عاقبت به خیری

۶% مورد نفرین در صورت عدم نمره دادن

۱۴% مورد به علت بد خط بودن تشخیص داده نشد!!!

و این هم نامه های فدایت شوم برای استاد گرامی

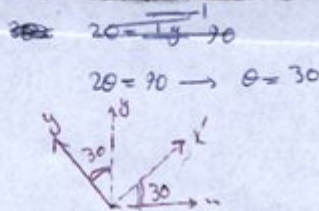
جواب قسمت اول سوال D
ابتدا با روش FCD را به دست می آوریم پس با روش گره
در نقطه e ، FBC را به دست می آوریم .
دقت کم آوریم مفید است .

سلام استاد ، ببخشید که مزاحم شدم . می دانم که کارم کارزشتی می کنم . به خدا قوام
تلاش خفتم را کردم ولی باز هم وقت کم آوردم . می توانم از بیم ها سزاال کنید . پریم
با اینکه همیشه ولی پول دانشگاه را با هزار بد بختی جور می کند . نمی توانم بگویم که یک درس
سواد می روانمادم ، خواهش می کنم به من کمک کنید . با عرض محذرت



$$\Rightarrow F_{CB} =$$

استاد به علت فراموشی کردن ماشین حساب و نداشتن آن قادر به انجام هیچ یک از محاسبات نشدم ولی جواب تمام مسائل را به صورت فرمولی ~~حاصل~~ کامل حل کردم خواهش منده است روی جوابها التفات بیشتری مبذول فرمایید در صورت امکان و صلاحدید (به طور استثنای) نمره بیشتری به راه حل اینجانب اعطا کنید.



سوال آخرم بلر بودم ولی وقت تمام کردم
بازم از تمام زحمات شما تشکر کنم

استاد توبه فرمایید قسمت دوم استاد ما روز امتحان دچار ریزش شد و من شرمشدم استاد صبیحی
صبیحی شرمندم استاد توبه فرمایید ما را بیا نماند استاد صبحونه بود ولی ... از این فرصت ما صبیحی صبیحی نماند

در دل های من (مجید سبزه پرور) !!!!!!!

ضمنا وقتی من مدیر گروه بودم، دانشجویان به هزار و یک حيله متوصل می شدند تا درس مورد دلخواه خود را با یک استاد خوش نمره گلابی بگیرند. حتی برخی از آنها سه روز در پشت دفتر گروه بست می نشستند یا به نزد انواع مسئولین می رفتند و نامه می آوردند. می گویند فرزند مانند ضبط صوت است و هر عملی از پدر و مادر سرزند آنها نیز همان را بروز خواهند داد. برای مثال وقتی کسی زنگ می زند و پدر به فرزندش می گوید، "بگو نیست" از فرزند چه توقعی می توان داشت.

به راستی چه اتفاقی برای خانواده های ایرانی افتاد که تا این حد دروغ، ریا، نیرنگ، تزویر و صدها صفت پست دیگر در آنها شیوع پیدا کرده است.

سال پیش با شخصی در یک پروژه آی تی همکاری می کردم که اسپانسر آن پروژه بود. تکه کلامش ائمه و مخصوصا حضرت زهرا (س) بود و تا می توانست اعتقادات مذهبییش را بروز می داد، اما به هر سازمانی که می رفتیم مثل نقل و نبات رشوه می داد.

باز یک سال و نیم پیش پسری ۱۷ ساله که گواهی نامه نداشت با اتومبیل من تصادف کرد، پدرش حسابی در پاسگاه پارتی تراشیده بود تا موفق شد اسم خودش را بجای پسرش جا بزند. مرحله دوم کار زشتش این بود که مرا مقصر جلوه دهد و خسارت هم بگیرد مرتبا به سینه اش می کوبید و به افسران مربوطه می گفت اگر ایشان را مقصر نکنید من به حضرت عباس واگذارشان می کنم.

برای من خسارت ماشینم مهم نبود از اینکه می دیدم انسان تا چه حد می تواند وقیح و شیطان صفت باشد، در تعجب بودم. وقتی این رفتارها را دیدم به خانه آمده و قلبم شکست. راستش گریه کردم. نه از این جهت که مظلوم واقع شده بودم، بلکه نگرانیم برای روند رو به انحطاط مردم کشورم بود. چند بار تصمیم گرفتم نسلم را از این کشور برداشته به جای دیگری مهاجرت کنم. بیاد خودم افتادم که با وجود ارادت زیاد به ائمه اطهار از نام آنها سوء استفاده نکرده و سعی کرده ام اعتقاداتم را به زبان نیاوردم. زیرا همیشه نگرانم تا مبادا کار ناشایستی از من سرزند که به واسطه اعتقادم به آنان و بروز آن اعتقاد، نام آنها را خدشه دار کنم.

و اما اینکه چرا هنوز نرفتم به دلایل مشابهی بود که در مقاله زیبای زیر بیان شده بود.

من و تو و او ؛ من چرا برگشتم و موندم

من ۵ ساله که کارم رو تو بانک جهانی (واشنگتن) ول کردم و اومدم ایران

حالا که شرایط کشور داره سخت تر و سخت تر می شه، حالا که صحبت از جنگ و قحطی و مردنه خیلی ها از من می پرسن که نمی خوای برگردی؟ وقتی بهشون می گم فعلاً نه از این همه بد سلیقگی و مرده دلی حالشون بهم می خوره. اونا می خوان برن.

بهم می گن، نمی خوان بچشون تو این جهنم بدنیا بیاد. نمی خوان بچه شون تو این هوا استنشاق کنه. می خوان پاشون را که از اینجا بیرون می ذارن احترام داشته باشن و از این حرفا... حرفاشون اینقدر انسانیه که نمی شه باهاشون مخالفت کرد. منم هر جا که تونستم، از هر طریق که می شده سعی کردم کمک کنم اونایی که دوست دارن برن. به نظرم فرقی نمی کنه آدما چی بخوان و بخوان کجا باشن. باید هر طور شده جایی باشن که دوست دارن، با کسی باشن که واقعاً دوستش دارن، تو کاری باشن که واقعاً عاشقشند و هیچ تدبیری تو این حوزه ها نکنند.

مخصوصاً اونایی که زمینه شکوفا شدن استعدادشون اینجا مهیا نیست، حتماً باید برن. می دونم خیلی از اونایی که می خواند برن و خیلی از اونایی که اونجان، اونطرف زندگی خوبی نخواهند داشت. ولی نباید به خاطر این از رفتن منع شان کرد. باید کمکشون کرد برن. فقط امیدوارم اگه اونجا را هم دوست نداشتند حتماً یک کاری براش بکنند. اسیر دست زمنه نشن.

این مطلب رو می نویسم برای اونایی که مجبورند اینجا باشن و در این حیرت مانده اند که من چرا برگشتم و موندم:

من تو این "جهنم" بزرگ شدم. ولی می خوام اینجا بمونم. بچه ام هم دوست دارم اینجا بزرگ بشه! اشتباه نکنید، به هیچ وجه آدم ناسیونالیستی نیستم. ۷ سالی هم که تو آمریکا بودم شاید ۵ بار هم دلتنگ ایران نشدم. تو شیکاگو، نیویورک و واشنگتن بهم خیلی خوش می گذشت و مردمشون را مخصوصاً مردم شیکاگو را مثل مردم خودم دوست دارم، اینقدر که ماهند! آمریکا خونه دوم منه حتی اگه دیگه دولتش بهم ویزا نده.

آمریکا زندگی خیلی راحت، منظم و بی دردسره. برای من ارزش آمریکا، راحتی ش، وال استریتش، هالیوودش، قانونگرایی اش، ... اینا نیست. وقتی من به آمریکا نگاه می کنم، لینکلن را می بینم که در برابر نصف کشورش ایستاد و گفت برده داری خوب نیست. سینه های صدها هزار سربازی را می بینم که فقط به خاطر این جلوی گلوله سپر شدند که معتقد بودند برده داری باید ملغی بشه. وقتی به آمریکا نگاه می کنم الیس پاول و لوسی برنز و یارانشون رو می بینم که برای اینکه برای زنان آمریکا در ابتدای قرن بیستم حق رای بگیرن تا دم مرگ رفتند. در حالی که در زندان اعتصاب غذا کرده بودند لوله های غذا را به زور به دهانشون بستند و به زور در حلقشون غذا ریختند. به روزا پارکس، دختر سیاه که در مونتهگومری آمریکا در سال ۱۹۵۵ جلوی راننده سفید پوست که بهش گفت جاش رو تو اتوبوس به یک مسافر سفید بده ایستاد و حاضر نشد اطاعت کنه و سلسله جنبان جنبشی شد که باعث شد خاتم

کاندالیزا رایس که در بچگی حق نداشت حتی از آبخوری سفید پوست ها آب بخوره بعداً وزیر خارجه آمریکا بشه. وقتی من به آمریکا نگاه می کنم هزاران جوان آمریکایی رو می بینم که در ساحل نورمندی جان خود را از دست دادند تا جهان را از شر فاشیسم نجات دهند. بسیاری از این جوانان می توانستند باشند و از زندگی در آمریکا لذت ببرند. من به مارتین لوتر کینگ فکر می کنم. خیلی ها می توانستند به خاطر فشارها آمریکا را ترک کنند و خیلی ها ترک کردند و بسیاری ماندند، موقعیت و کار خود را از دست دادند ولی جانانه از خوبی، از صداقت و شرافت دفاع کردند و یکی یکی بت های جهل و سیاهی را شکستند تا آمریکا شد آن چیز که الان هست.

ممکنه زندگی تو بهاری که آمریکا هست الان لذت بخش باشه. ولی من ترجیح میدم جزء کسانی باشم که هنر، جسارت، و امیدشون رو جایی میبرند تا به آمدن بهار جایی که نیست کمک کنند. می دونم که خیلی ها سعی کردند و نشده، نداشتن که بشه! من هنوز به اونجا نرسیدم.

اینجا اگه جهنمه، مسنولش منم. اگه هواش آلوده است، من کمتر هوا را آلوده می کنم. اگه اعتماد از بین رفته، من کمتر دروغ می گم. اگه کار کمه، من بیشتر شغل تولید می کنم. اگه آدمای بد زیادند، به اونایی که بهترند کمک می کنم. اگه شرکت خصوصی موفق نیست، من یکیش رو درست می کنم. اگه دولت رادیکاله من معتدل و خردمند می شم، نه اینکه منم همه چیز رو سیاه و سفید ببینم و رادیکال فکر کنم و وقتی رفتم سرکار دوباره همین آشن بشه و همین کاسه. درسته که هزاران محدودیت هست ولی کاری که اصغر فرهادی کرد و امثال او می کنند نشان میده چطور می شه تو زمستون یک گل به بار آورد.

و اگر هزینه ای قراره داده بشه، اگه من که می تونم ندم، کی می خواد بده؟

من می خواهم بمانم، ولی نمی خواهم بمونم و غر بزوم. می خواهم بمونم و جسارتم را جمع کنم تا کمتر دروغ بگم، می خواهم بمونم و به آدم هایی که کمتر دروغ می گویند کمک کنم. می خوام بمونم و هر ازچند گاهی تو گوش اونایی که دنبال جنگ می رن زمزمه کنم که دختر عموی مادرم که پسر جوونش رو تو جنگ از دست داد، زندگیش رنگ غم گرفت، غمی که هنوز پابرجاست. می خوام بمونم و تو کارم موفق بشم. می خواهم بمانم و به شهرداری کمک کنم کمپین کاهش آلودگی هوا درست کنه. می خواهم بمانم و به کارآفرینان جوان کمک کنم رشد کنند و پولدار شوند. می خواهم بمانم، شاد باشم و شادی کنم. می خواهم بمانم و برای آنهایی که آزادی و زندگی شان را برای یک کلمه حرف خوب تقدیم می کنند، سر تعظیم فرود آورم. می خواهم بمانم و سیاهی لشکر خردمندان و معتدلان باشم.

می دانم که اینها همه سخت است، ولی چیزی که خیلی از جوان های سرزمینم فراموش کردند اینه که راه درست همیشه راه آسون نیست.

و این همه نه به خاطر کشوردوستی و حس فداکاری و... است. برای من زندگی اینگونه رضایت بخش تر است. اینهم نباید از نظر دور داشت که در ایران بهتر از هر کجای دنیا می توان پول درآورد.

می دونم، می خواد بگید سیستم اینقدر خرابه که همه اینا نقش بر آبه! تازه اگرم بشه، با یک گل بهار نمی شه!

آره با یک گل بهار نمیداد. ولی من می خوام همون یک گل خودم را بپرورونم. درسته با یک گل بهار نمیداد ولی بودن گل، امید بهار را زنده نگه می داره. این سرزمین پر آدم های خوبه که آگه ببینند می شه یک گل پروروند، اونا هم گل خودشون رو می پروروند. اونوقت یهو چشات را باز می کنی می بینی زمستونم بهاره.

ممکنه این بهار به عمر من نرسه. ولی جنگیدن براش لذت بخشه. قبل از اینکه نافرمانی روزا پارکس در اول دسامبر ۱۹۵۵ جرقه جنبش حقوق مدنی آمریکا را بزنه، بسیار قبل از او این کار را کرده بودند. لیزی جنینگ ۱۸۵۴، هومر پلسی ۱۸۹۲، ایرن مورگان ۱۹۴۶، سارا لونیس کیز ۱۹۵۵ و کلادوت کالوین در آوریل ۱۹۵۵ کارهایی شبیه روزا پارکس کرده بودند. هیچ کدام از اینان، حتی روزا پارکس که در سال ۲۰۰۵ فوت کرد فرصت این را نداشتند که ببینند روزی یک پسر سیاه که در زمان زندگی آنها حتی حق معاشرت با سفیدپوستان را نداشت، رئیس جمهور آمریکا می شود. ولی جسارتشون و اینکه اسیر نمونه خودشون نبودن زندگی شون را احترام انگیز و رضایت بخش می کنه.

یادمه وقتی تو بند ۲۰۹ به زندانبانان فشار اوردم که حداقل یک کتاب به من بدن، مرحمت فرموده یک کتاب آوردن به نام "مجموعه شعر زنان تاجیک"! اول خیلی عصبانی شدم. بعد ولی از شعر پر درد زنان تاجیک خوشم آمد.

یکیشیون تو مطلع شعرش گفته بود " نوروز است ولی روز من نو نیست" حالا هم نوروزه ولی روز ما نو نیست! نگرانی من از جنگ و بمب و موشک کمتره. بیشتر نگران اینم که [آیامردم اینقدر جسور و بزرگوار شده اند که کمتر دروغ بگویند، راه آسون را به راه درست ترجیح ندهند، کمتر سیاه و سپید کنند، کمتر متنفر باشند و بیشتر مدارا کنند و مسئولیت بپذیرند؟ باید از خودم شروع کنم](#)

روزهای سخت در پیشند، ولی اونایی که امید و عشقشون فراتر از محدودیت ها و سیاهی هاست بالاخره نوروز واقعی را با خودشون میارند

نوشته بالا برگرفته از یادداشت های اجتماعی مجید زمانی در فیس بوک میباشد که با حذف اندک بخش های سیاسی آن برای مخاطبین در نظر گرفته شده است به امید اینکه مردم ایران تنها مفتخر به گذشته تاریخی خود نباشند و بیاموزند نقش پذیری اجتماعی بخشی از مسئولیت ماست و صرفا نظاره گر بودن و غر زدن نمیتوانید جامعه ما را متعالی کند. فرزندان ما در حال آموختن دموکراسی و زندگی اجتماعی از نسل ما هستند حتی کوچکترین حرکت مثبت اجتماعی ؛ از دروغ نگفتن ، رفتارهای جمعی ، انتقاد کردن و نقد پذیری ، فعالیت خیریه ، پرهیزگاری ، تلاش برای ساختن ، مطالبه و اصرار بر خواسته های بحق از مسئولین و تصمیم گیرندگان، احترام به حقوق دیگران ، احترام به قانون ، کوتاه نیامدن از مطالبه حقی که ضایع شده ، نظافت و تمیز نگهداشتن محل زندگی، کار و شهر ، سیگار نکشیدن در پارک ها سیگار نکشیدن در برابر چشم کودکان و نوجوانان ، ... و بسیاری دیگر از این دست حرکت های کوچک و بزرگ هر روز برای ما اتفاق می افتد اگر عده ای

سودجو از وضعیت فعلی استفاده کرده و باعث گرانی غیرمنطقی گوشت و نان بی کیفیت و ... میشوند تنها غر زدن کفایت نمیکند نخرید نخرید و از آنهایی که پولشون رو به رخ میکشند و بی توجه به اقدام اجتماعی شما خرید میکنند با نگاه تان تحقیر کنید او فقط پول دارد ولی بیچاره و فقیر

فرهنگی و اجتماعی است. داستان پیشرفت جوامع مدرن را بخوانید و ببینید اینان چگونه با حضور و نقش پذیری مقدمات و اسباب تعالی جامعه شان را فراهم کرده اند. من اگر دروغ نگویم تو اگر دروغ نگویی او اگر دروغ نگوید دروغ از جامعه ما برچیده خواهد شد. من اگر به مدیرم به نماینده مجلس به شهردار به صدا و سیما اعتراض کنم تو اگر اعتراض کنی او اگر اعتراض کند صدای ما شنیده میشود ثبت میشود و موثر واقع میشود. من اگر آدامس ۱۰۰۰ تومنی را ۱۲۰۰ تومن نخرم و دو تا مغازه یا کوچه آن سوتر همان ۱۰۰۰ بخرم دیگر کسی ۱۲۰۰ نمیفروشد من و تو و او با هم جامعه را میسازیم دولت را می سازیم مجلس را می سازیم من و تو و او